مختصری دربارهٔ سرمایه‌داری وابسته

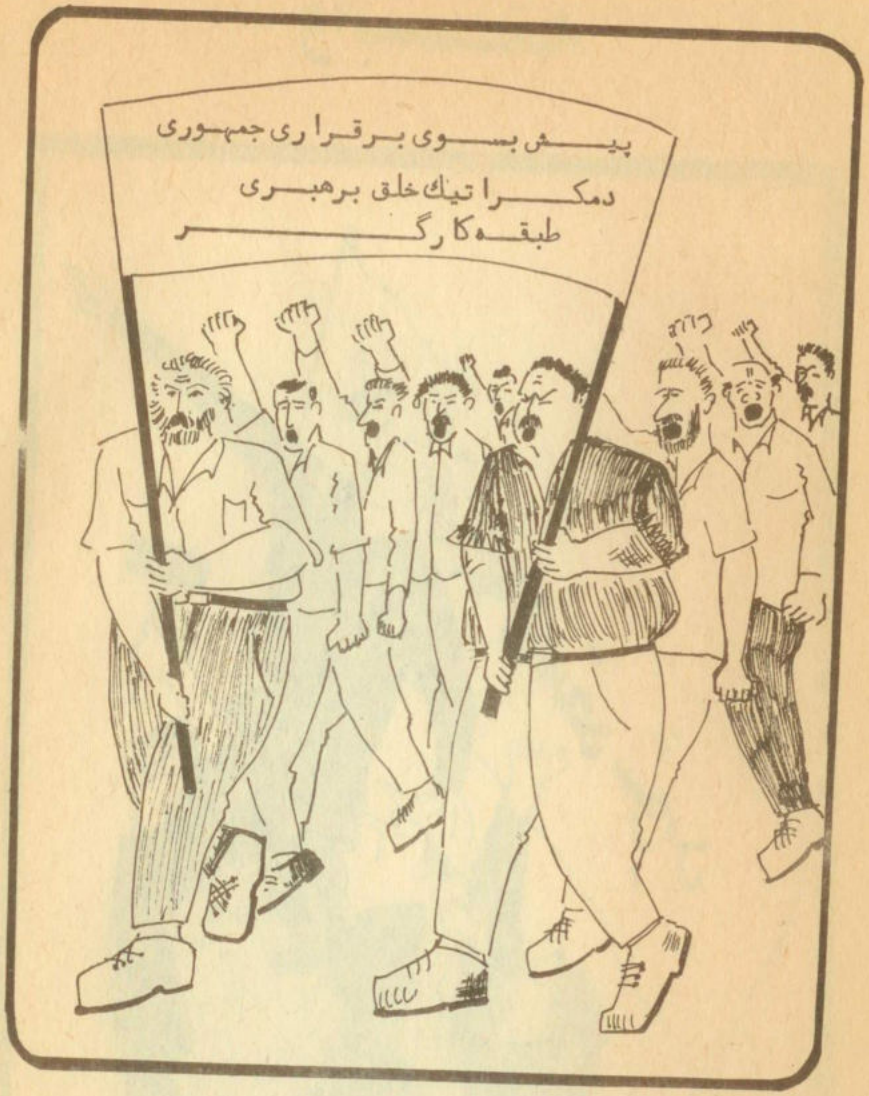

"یاران حیدرعمواوغلی"

سرانجام هفتاد و اندی سال مبارزات خونین خلقهای ایران علوما رندگان سلطنت شاهنشاهی را بزباله دان تاریخ سپرد و رژیم خون آشام شاه را سرنگون ساخت ولی از آنجا که در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم مبارزات خلقها فقط تحت رهبری طبقه کارگر میتواند به پیروزی برسد و از آنجا که در مبارزات کنونی بعلت ضعف کمونیستها رهبری بدست نا توان خرده بورژوازی مرفه افتاده مبارزات دمکراتیک - ضد امپریالیستی رنجبران به پیروزی نرسید و هرچند ضربات کوبنده ای بر پیکر امپریالیسم وارد ساخت ولی توده ها نتوانستند قدرت سیاسی را خود بدست گیرند.

با این ترتیب و با سازش تاریخی بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی مرفه با امپریالیسم(۱) پایه های امپریالیسم در کشور ما ریشه کن نشده و گرچه بندهای وابستگی تا حدودی زیر ضربات مهلک توده ها ضعیف شدند لیکن بمرور زمان این بندها مجددا مستحکم شده و وابستگی با امپریالیسم دوباره تمام و کمال برقرار خواهد شد مبارزات خونین خلق ایران با ردیگر نشان داد که "چشم اسفندیار" جنبش انقلابی بدرستی عدم تدوین تئوری انقلاب ایران بود.

شاید بتوان گفت اپورتونیسم تاریخی که "حزب توده" حامل آن بود و آنرا برای جنبش کمونیستی به میراث گذارده است یکی از علل موثر انحرافات تئوریک عملی ما بوده است ولی هیچگاه این عامل نمیتوانست نقش تعیین کننده داشته باشد. مهمترین مسئله ایکه در جنبش انقلابی بعد از سالهای ۱۳۴۲ گریبانگیر جنبش و انقلابیون بوده و همه علل دیگر تا حدودی بسیار ناشی از آنست عدم شناخت واقعی اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه میباشد و بنا چار در رابطه با بسیاری از حرکات امپریالیسم که توسط

(۱)

رژیم شاه خائن انجام میگرفت نتوانستیم تحلیل مشخص وعلمی ارائه دهیم. جنبش خونین کمونیستی ایران بعد از شهادت رفیق حیدرعمو اوغلی وبهم پاشیدن حزب کمونیست ایران متاسفانه تاکنون تئوریسین برجسته‌ای را نتوانسته بارمغان آورده اگرچه رفیق ارانی کوششهای چندی بعمل آورد که ادامه دهنده حزب کمونیست ایران باشد ولی متاسفانه در اینراه موفق نشد.

بعد از سالهای ۱۳۳۲ جنبش کمونیستی ایران دچار یکجریان ناسیونال- رفرمیستی میشود و همین رفرمیسم بعدها بعنوان یک اپورتونیسم تاریخی بیادگار ماند که نمایندگی اینجریان را نا رهبران "حزب توده" برعهده داشتند. در سالهای اخیر نیز متاسفانه هنوز یک تحلیل همه جانبه مارکسیست - لنینیستی از اوضاع اقتصادی سیاسی جامعه ارائه نشده است ودقیقا بعلت عدم پیوند ارگانیک کمونیستها با طبقه کارگر وعدم تدوین تئوری انقلاب ایران که درجریان مبارزات کارگران وزحمتکشان فرموله شده باشد کمونیستها تاکنون از انجام وظیفه تاریخی خود باز مانده اند.

از سالهای ۱۳۴۴ ببعد بدنبال پیدایش ورشد گروهها ومحافل کمونیستی که وجه مشترک غالب آنان قطع رابطه با رفرمیسم ومرزبندی با اپورتونیسم تاریخی حزب توده بود تلاشهای بسیاری در راه تدوین تئوری انقلاب ایران وپاسخگوئی به معضلات جنبش از جانب عده‌ای منجمله رفقای شهید بیژن جزنی- مسعود احمدزاده وحمید مومنی و... متاسفانه تلاشهای جانبازانه این رفقا بعلت درک مکانیکیشان از اندیشه علمی طبقه کارگر (که خود ناشی از علل بسیاری بود که در این تحلیل نمیگنجد.) نتوانست راهگشای واقعی مبارزین کمونیست گردد اگرچه رهنمودهائی در برخی مسائل جنبش ارائه دادند. در این میان بخصوص کوششهای رفیق حمید مومنی سزاوار تحسین است (۲).

همچنین در سالهای ۱۳۴۶ ببعد گروهها ومحافل کمونیستی خارج کشور

نیز کوششهائی در جهت پاسخگوئی به مشکلات جنبش کارگری بعمل آوردند ولی مهمترین مسئله اینکه این رفقا بدان توجه ننمودند ویا نخواستند توجه کنند این بود که برای شناخت وبررسی یک پدیده بخصوص یک پدیده اجتماعی یا پدیده در رابطه با عوامل درونی آن، در ارتباط با فعل وانفعالات ودگرگونیهای آن پدیده بوده از این دگرگونیها تاثیرپذیرفت ودر تحول آتی آن تاثیرگزارد. این رفقا توجه نداشتند که شناخت زائیده عمل است. آنان میبایستی با ایران میآمدند وتحقیق ومبارزه ودانش تئوریک خود را با شرکت در جنبش خلق با نجام میرساندند ولی آنان خارج نشینی را "محور مبارزه" میدانستند ودر نتیجه بیک مفسر انقلاب ویا اگر چنانچه خوشبین باشیم بیک تحلیل گر واقعیات مبدل شدند.

بهرصورت از زمانیکه محافل/هسته‌ها وگروههای چندی به جنبه‌هائی از انحرافات موجود در جنبش کمونیستی پی برده ودر جهت تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر برآمدند جنبش وحرکت انقلابی خلق مسائل ومعضلات بسیاری را پیش روی آنان گزارد که مهمترینشان بنظر ما ساخت اقتصادی جامعه ما ودر نتیجه آن، بررسی ساخت سیاسی/ نیروهای صف خلق/نیروهای صف ضدخلق ومرحله انقلاب بود. این پرسشها پاسخ علمی واساسی وتحلیل طبقاتی می‌البید، یخ دگماتیستها آب شد و پرده‌های ساتری که جلوی دیدبسیاری از انقلابیون را فرا گرفته بود بکناری زده شد ومسائل هرچه عریانتر ظاهر میشدند. و اینجا بود که برخورد خلاق مارکسیسم-لنینیسم با واقعیات وحقایق میتوانست گره گشای امرهائی خلق از چنگال امپریالیسم شود.

با این مقدمه وبدون آنکه خود ادعای رسیدن باین تئوری انقلابی را داشته باشیم باصل مطلب میپردازیم.

ما خود اساسا بر پایه یک درک غیرعلمی، یک قرینه‌سازی تاریخی بدون هیچگونه تحلیل مشخص در جزوه "اعلام مواضع گروه یاران حیدرعمو اوغلی" بیان داشته بودیم

- ساخت اقتصادی ایران "نیمه‌فئودال- نیمه‌مستعمره" میباشد.

اینك براین عقیده‌ایم که‌بعلت‌ضعف ایدئولوژیك وتحت تاثیرجریانات‌خارج از کشوراین موضع رااتخاذنموده‌بودیم. پس‌از انتشارجزوه‌بخصوص بعدازارتباطاتی که‌با برخی‌گروهها ومحافل کمونیستی‌برقرارنمودیم وبدنبال مبارزه‌ایدئولوژیکی که‌با یکی ازگروههای کمونیستی‌بمدت بیش از۸ماه‌بوجودآمدوبراساس یك مبارزه درونی با انحراف موجوددراین موضع‌بی برده‌ودریك جمعبندی نظرات‌خودرا اصلاح نمودیم که‌اینك انتشارخارجی می یابد.

ما براین عقیده‌ایم که‌شناخت وضعیت اقتصادی/ سیاسی هرجامعه‌ای مهمترین مسئله‌جنبش آنست که‌این شناخت‌چنانچه‌براساس یك تحقیق همه‌جانبه‌ویك تحلیل لنینی صورت‌پذیرفته‌باشدمیبایست‌چراغ راهنمای دیگرمسائل شود. برهمین اساس بسیاری ازمعضلات ونارسائیهای جنبش کمونیستی ایران عدم‌شناخت واقعی جامعه‌مان بوده است.

نیروهای انقلابی‌یا تفاق جامعه‌ایران را تا قبل ازسالهای ۱۳۴۲ "نیمه‌فئودال- نیمه‌مستعمره" ارزیابی میکنندولی پس‌ازآن وبخصوص با اتمام مرحله‌سوم اصلاحات ارضی امپریالیستی درسال ۱۳۵۰ اختلافاتی درارزیابی‌نیروهای کمونیستی ازساخت اقتصادی که‌بناچارمنجربارزیابیهائی متفاوت نسبت بطبقات خلقی وضدخلقی مرحله انقلاب میشود‌بوجودآمد. عامل اساسی این ارزیابیها شروع اصلاحات امپریالیستی سالهای ۱۳۴۱ببعدبود.

بعدازسالهای ۱۳۴۱ یك سلسله‌فعل وانفعالاتی‌درصحنه‌سیاسی- اقتصادی جوامعی‌نظیر ایران همچون " برزیل - آرژانتین - کره‌جنوبی"بوجودآمد. برخی ها این‌فعل و انفعالات راچون مربوط با مپریالیسم میدانستندقبول نداشتندیا نمیخواستند قبول نمایندکه‌بهرصورت بوجودآمده‌وهنوزهم معتقدندکه‌ایران (علیرغم مسائلی

که‌بعدازاصلاحات امپریالیستی اتفاق افتاده) یك کشور "نیمه‌فئودال/نیمه‌مستعمره" باقی مانده‌است. اینان تصوراتی دگم‌ازمارکسیسم‌لنینیسم‌دربارودارندوحاضر نیستندواقعیات راهمانطوریکه‌هست ببینندبلکه‌نخست بارهای خودرا واقعیات پنداشته‌وآنگاه‌بدنبال این واقعیات درجامعه میگردندکه‌پیدا هم‌نمیکنند!! پیروان نظریه "نیمه‌فئودال/نیمه‌مستعمره" تاآنجا که‌ما اطلاع داریم‌خودهیچگونه تحلیل مشخصی ازوضعیت اقتصادی سالهای ۱۳۴۱ببعدندارندوصرفا به‌استدلالات رفیق مائوتسه‌دون اشاره‌میکنند. بنظرمیرسددرحال حاضرمهمترین جریان مدافع این نظریه "اتحادیه‌کمونیستهای ایران" و"اتحادانقلابی برای رهائی‌کار" میباشند این رفقادراثبات این امرتنها با انتشارجزوه‌ای تحت‌عنوان "درباره‌مسئله‌ارضی" اکتفانموده‌وخودهیچگونه‌سندتحقیقی‌مشخصی درباینموردندارند.

دسته‌دوم: کسانی وگروهائی هستندکه‌تغییرات موجوددرجامعه‌را پذیرفته‌اند ولی ازآنجاکه ماهیت وعملکردایین‌تغییرات را بدرستی درك ننمودنددرعمل و تحلیل مجبوربه‌قبول فرمول " سرمایه‌داری ایران "شدند. این رفقا بعلت درك نکردن مکانیزم‌سرمایه‌امپریالیستی وهمچنین تشابه‌وجوه سرمایه‌داری وابسته ایران با سرمایه‌داری کلاسیك با انحراف درغلطیده‌وعملا این وابستگی را نفی‌میکنند مهمترین جریانات مدافع این نظریه رفیق بیژن جزنی- سازمان وحدت کمونیستی گرایشی دربخش منشعب ازسازمان مجاهدین خلق برهبری تقی‌شهرام میباشند دراین میان حسابداروندسته‌حزب توده‌ایران که‌آنان نیزایران را سرمایه‌داری! میدانند. ازنظارات درون خلقی‌کاملا جداست ومارا باآنان دراین بحث گفتگوئی نیست. (پیرامون نظرات مارا جع به‌حزب توده‌ایران به‌جزوه"خائنین به‌طبقه‌کارگر" ازانتشارات یاران حیدرعمواوغلی مراجعه‌نمائید.)

(در همینجا متذکر شویم که ما شعارها را معیار سنجش قرار نداده ایم بلکه تحلیل رفقا و گروهها مورد نظر ما هستند چه شعارها رهگی وابسته بودن رژیم را قبول میکنند ولی در تحلیل و بررسی نظریاتشان ـ دسته دوم ـ نسبت برژیم برخوردهائی دارند که حاکی از استقلال میتوانست باشد که ما بنوبه خود در ضمن بحث یادآوری خواهیم کـــــرد)

دسته سوم / نظراتی هستند که علیرغم تاکید بر روابط سرمایه داری وابسته در ایران وابسته بودن آنرا جدا از سیستم قابل بررسی نمیدانند. در بین همین نظرنیـــز مواضع متفاوتی درباره وابستگی سرمایه وجود دارد ولی جهارجوب مواضع آنان تقریبا یکسانست. از بین این نظرات میتوان از "رفیق احمدزاده / گروه پیشرو اتحاد ـ مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر (۳) ـ مبارزین راه آرمان کـــارگر مبارزان راه طبقه کارگر ـ سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر و ..... نام برد. تاکید می نمائیم که ما اساسا به جریاناتی برخورد کرده ایم که مواضع خود را درباره سرمایه داری وابسته اعلام و تحلیل داده اند. اگرچنانچه رفقائی باشند که بیکی از ســـه دسته فوق و یا غیر تعلق داشته باشند و ما از آنان نام نبرده باشیم بعلت عدم دسترسی بمواضع آنان و تحلیلشان در اینمورد بوده است.

وامـــا واقعیت چه میباشـــد ؟!

لنین میگوید :

" وجه تمایز امپریالیسم نوین با کهن اولا اینستکه : امپریالیسم نوین تئوری وپراتیک چندا امپراطوری را که با یکدیگر در مسابقه هستند و همه برای توسعه طلبـــی سیاسی وتحصیل سود بازرگانی حرص وولع یکسانی دارند ـ جایگزین یک امپراطوری رشد یابنده واحدی می نمایند. ثانیا : این وجه تمایز عبارتست از سیادت منافع مالی یا منافع مربوط بسرمایه گذاری ـ برمنافع بازرگانی ."

(کلیه تاکیدها از ماست ـ یاران حیدرعمو اوغلی)

عصر امپریالیسم عصر هجوم سرمایه با قصی نقاط جهانست و سرمایه بنا بر ماهیت ذاتی خود بهر کجا که پا نهد با یستی ارزش اضافی بهمراه آورد و هر مانعی را در اینـــراه درهم می شکند و مشخص است که "بازده سرمایه" با یستی مرتبا بنفع جهانخواران فزونی یابد. اما مهمترین نکته ای که با ید بدان توجه داشت شکلهای نفوذ سرمایه جهانی یکشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آغاز قرن بیستم و نیز در نیمه دوم قـــرن بیستم ببعد است. که همین نکته اخیر مسئله کلیدی ما در این بحث است.

رشد نا موزون سرمایه در مرحله امپریالیسم باعث اتخاذ سیاستهای متفاوتی توسط امپریالیسم میگردد. نفوذ یابی انگلستان در ایران وبخصوص قدرت یابی "رضا خان میرپنج" را برخی نیروهای کمونیستی بمثابه رشد بورژوازی میدانستند !! وحتی جناحی در درون حزب کمونیست ایران بهمین علت او را مترقی ! ارزیابی کـــردند و او را "نماینده بـــورژوازی ملی" نامیدند. البته این اشتباه توسط حزب کمونیست شوروی و اجلاسیه کمینترن نیز تکرار شد ولی حقایق حکایت از آن دارد که پیشرفت سرمایه داری پس از سالهای ۱۳۰٤ (۱۹۲۵) یکدرفه و نیم بند بود زیرا زمین داری آنهم بدون سرمایه گذاری اساسی بیشتر از ساختمان صنایع برای بورژوازی تجاری درآمد داشت از یفروحتی تدبیرهائی چون : انحصار بازرگانی خارجی / افزایش تعـــرفه گمرکی برخی کالاهای وارداتی / که زیر فشار بورژوازی متوسط برای یاری به پیشرفت صنایع گرفته شده بود همه اقداماتی نیم بند بود. ـ بدینسان دیکتاتوری رضـــا خان بمعنی استقرار حاکمیت بورژوازی نبود. هیئت حاکمه ای که او در راس آن قرار داشت از یکسو با نحله مختلف و با اعمال فشار و ترور کوشش میکرد تا سر و سامانـــی به روابط پوسیده ارباب ـ رعیتی داده شود و این روابط را بصورت قانونی درآورد

قوانینی همچون: "قانون ثبت اسناد و املاک در سال ۱۳۰۰- قانون املاک اربابی و دواب در سال ۱۳۰۴- قانون فروش خالصه‌ها و قرضه‌های فلاحتی و صنعتی در ۱۳۱۲- قانون کدخدائی در سال ۱۳۱۴ و ....." همه قوانینی ضد دهقانی بوده و عمدتا بر این اساس انجام میگرفت که همه مالکان بزرگ را تحت تسلط یک قدرت (دولت مرکزی) در آورد. از سوی دیگر نگاهی به ترکیب نمایندگان مجلس از سال ۱۳۰۲ ببعد نشان میدهد قوانین فوق و ..... علاوه بر نمایندگان ملاکان بتصویب نمایندگان بورژوا- ملاکان نیز میرسید. بورژوا- ملاکان ضمن اینکه با مشارکت امپریالیستها بسرمایه داری انحصاری و کلان نظیر (شرکتهای انحصاری دادوستد قند و چای و تریاک، ابریشم و پنبه و گندم- خشکبار و کتیرا و ...) دست میزدند خود نیز با شکال و صور مختلف چه بصورت اجاره داری و چه بصورت ملکی در کار زراعتی نیز فعالیت میکردند و در هیئت حاکمه بخش بسیار کوچکی از بورژوازی کمپرادور شرکت داشتند. حزب کمونیست ایران در دومین کنگره خود هنگام افشای اپورتونیستها که در سیاست رضاخان دیکتاتوری بورژوازی را میدیدند یادآور شده بود:

"این ادعا را که ماهیت کودتای رضاخان، واژگون نمودن حاکمیت فئودالها و برپا داشتن نظام بورژوائی است بایستی ادعائی دانست اپورتونیستی و ضد انقلابی"

کنگره دوم فرقه کمونیست /صفحه ۳ و ۴ نقل از کتاب - استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران نوشته ملیکف

و در همین کنگره بود که حزب کمونیست صراحتا اعلام داشت:

" رضاخان نیز که چون سلفش، نمایانگر رژیم ارتجاعی- فئودالی است، عامل مشخص امپریالیسم بریتانیاست و خواهد بود."

نقل از کنگره دوم/ همان کتاب

اصولا در ایران هیچگاه یک جناح بورژوازی صنعتی ملی نتوانست پا بگیرد و آنچه که بنام بورژوازی ملی تا سالهای ۱۳۴۶ دیده می شد عمدتا بورژوازی تجارتی بود. این جناح تجاری بعلت خصلت دلال منشی موجود در آن فاقد هرگونه رادیکالیسم بود و در قیام مشروطیت نیز بهمداستانی با فئودالها تن در داد و در حقیقت خود ناجی تاج و تخت لرزان فئودالها شد و مشاهده کردیم قیام مشروطیت با وجودیکه مضمونی بورژوائی داشت ولی بعلت ضعف بورژوازی قهرمانان آن فئودالهائی چون "سردار اسعد و سردار فاتح" از کار در آمدند. یکی از مهمترین دلایل این ضعف تاریخی سرمایه داری ملی در ایران ساخت و پژه جامعه ما، هجوم و غارت شهرها توسط اقوام وحشی و نابودی نیروهای تولیدی در طول تاریخ بوده است. شهرها بعلت سکونت فئودالها در آن، مورد یورش اولیه قرار میگرفتند و در این هجوم مانوفاکتورها که در شهرها مستقر بودند نابود میشدند و بیشترین ضربه متوجه نیروهای تولیدی در شهرها می شد.

مارکس و انگلس در آثار خود گهگاه از "بورژوازی رادیکال" نام میبرند که این واژه دقیقا در مورد سرمایه داران صنعتی بکار برده میشد که در برخورد با فئودالیسم با تکای دهقانان و بیاری کارگران ریشه فئودالیته را برکندند و رسالت انقلابات اولیه بورژوائی را برعهده داشتند. در کشورهای نومستعمره اینچنین بورژوازی دیده نمی شود. یکی دیگر از علل ضعف بورژوازی ایران نبود یک بورژوازی صنعتی و رشد سریعتر بورژوازی تجارتی که خصلت سازش با امپریالیسم در آن غالب است میباشد، بهمین دلیل روند توسعه صنعتی بر اثر عوامل یاد شده بسیار کند در ایران صورت پذیرفته و زیر فشار روزافزون امپریالیسم، این صنعت ملی مرتبا به قهقهرا رفت. چگونگی عملکرد امپریالیسم انگلستان در ایران و بسیاری از مستعمرات و نیمه مستعمرات بدینقرار بود که چون بر اکثر سرزمینهای جهان (بجز اروپا) تسلط

داشت و از آنجا که امکان بهره‌برداری و سرمایه‌گذاری در این منطقه وسیع را نداشت (بعلت عدم امکان سرمایه‌گذاری که ناشی از کمبود و نبود سرمایه نسبت باین حجم مستعمرات بود) بهمین دلیل انگلستان بدرآمد سرشاری که از موربازرگانی و کشاورزی و استخراج معادن و امور مالیاتی و باج و غارتهائی که از مستعمرات بدست میآورد رضایت میداد و بر همین اساس با وجودیکه تا سالهای ۱۳۲۰ انگلستان یک غول سیاسی اقتصادی در سطح جهان بود، صنایع آن نتوانسته بودند حتی در دهه‌های اول و دوم قرن بیستم آنچنان تولیدکالائی داشته باشند که بتمام نقاط مستعمرات صدور کالا نمایند. در حقیقت منافع بازرگانی انگلستان بر منافع مالی آن غالب بود. پس از انقلاب اکتبر و با توجه بر عدروز افزون جنبش آزادیبخش خلقهای تحت ستم امپریالیسم، امپریالیسم بریتانیا شیوه نوینی را جهت خلاصی از جنبش‌ها در پیش گرفت. تا قبل از انقلاب اکتبر، انگلستان براساس حکومتهای ملوک الطوایفی و چندپاره گی مستعمرات را حفظ مینمود ولی پس از آن و بخصوص در ایران جهت مقابله با جنبش خلق و حفظ مستعمرات و مقابله سیطره‌جویانه خود و مقابله با مهد سوسیالیسم آنروز گار کشور «اتحاد جماهیر شوروی» نیازبیک قدرت سرکوب متمرکز را احساس نمود و کودتای سید ضیاء - رضاخان دقیقا در همین رابطه بوجود آمد و در این رابطه انگلستان با فداکردن چند مهره شطرنج خود نظیر «شیخ خزعل» توانست بخشی از جنبش را به بیراهه و انحراف کشاند تا ماهیت این شیوه ارتجاعی خود را بپوشاند. کودتای رضاخان از آنجهت بوجود نیامد که مناسبات تولیدی با منافع آزمندانه انگلستان در تضاد بود بلکه دقیقا در رابطه با جنبش انقلابی خلق و اتحاد جماهیر شوروی علم شد مناسبات تولیدی حاکم برجامعه تفاقا منطبق برخواسته‌های آنروز گار انگلستان بود و سرمایه‌گذاری سنگین و کلانی وجود نداشت که در حرکت خود به مانع وسدی در مقابل گسترش خود برخورد نماید. ۱۰ سال بعد سالهای ۱۳۲۰ بورژوازی ملی براثر گرفتاریهای

امپریالیسم انگلیستان در جنگ جهانی «فرصت رشدی یافت و گامهای چندی برداشت اگرچه لنگان لنگان و لرزان لرزان.

از آنجا که امپریالیسم مرحله‌ایست که در هر مقطع آن یک یا چند انحصارگر رقبای خود را مغلوب نموده و مناطق زیر تسلط آنان را بزیر درفش سرمایه خود میکشانند، در فاصله دو جنگ عالمگیر اول و دوم، امپریالیسم امریکا که در جنگ شرکت نداشت و از آسیب و صدمات آن مصون مانده بود در یکدوره آرامش «با رشد عظیم سرمایه شروع به قدرت نمائی در عرصه جهانی می‌نماید و بر اثر داشتن یک «انباشت سرمایه عالی» و با برخورداری از سطح پیشرفته تکنیک و تجمع سرمایه «شروع بنفوذ یابی در ایران مینماید. صدور سرمایه امریکا بکشورهای تحت سلطه و عقب مانده بخصوص پس از جنگ جهانی دوم بهیچوجه قابل مقایسه با صدور سرمایه از طرف هیچیک از نیروهای جهانی نظیر انگلستان و فرانسه نبوده است. لنین پروسه رشد یابی امپریالیستهای نوخاسته و جوانی چون امریکا را چنین شرح میدهد:

«از یکطرف ما ناظر کشورهای سرمایه‌داری جوانی هستیم که با سرعت شگرفی در ترقی هستند (امریکا - آلمان و ژاپن) ما از طرف دیگر کشورهای سرمایه‌داری کهنسالی را می بینیم که سرعت ترقیشان در دوره اخیر بسی کندتر از کشورهای نامبرده است (فرانسه - انگلستان) و با لاخره کشوری را می بینیم که از لحاظ اقتصادی از همه عقب مانده‌تر است (روسیه) و در آن میتوان گفت شیکه بسیار را نبوهی از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری «امپریالیسم سرمایه‌داری نوین را در بر گرفته است.» تاکید از ماست

/آثار منتخب یکجلدی - امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری - صفحه ۴۲۱/

در نتیجه بورژوازی ملی ایران که توانسته بود در فاصله دو جنگ رشدی قابل ملاحظه نماید بعد از کودتای ننگین امپریالیستی ۲۸ مرداد دیگر با صاحب قدرتی چون انگلیس طرف نبود. هجوم سیل آسای سرمایه و کالای امپریالیستی سنگرهای بورژوازی ملی

را مورد حمله قرار داده و آنان را به عقب راندند.

از سال ۱۳۳۷ ببعد که بورژوازی ملی با آخرین سنگرهای سیاسی- اقتصادی پناه برده بود حرکت اعتراضی را بر علیه رژیم آغاز کرد ولی بعلت ضعف تاریخی خود و خصلت عمدتا تجاری آن که بیشتر خواهان سازش و مماشات بود تا درگیری و از آنجا که امپریالیسم در برخورد با اینان از موضع قدرت حرکت میکرده آنان را چون پرکاهی از مدار رقابت اقتصادی بخارج پرتاب میکرد و یا بخشهائی از این بورژوازی عمدتا تن بآستان بوسی امپریالیسم دادند. رشد و تسلط امپریالیسم امریکا در ایران بناچار به آنجا کشید که این سرمایه امپریالیستی نیازبیک "قدرت حاکمه تضمین کننده سودسرمایه" را داشت و بهمین سبب و از آنجا که در پدیده انحصار، رقابت هم موجود است اگرچه روند انحصار غالب است، درگیری دوجناح امریکائی- انگلیسی آغاز یدن کرد. در سالهای ۱۳۳۹ ببعد جناح انگلیسی (شاه و دربار و رونظامیان) در برابر خواسته های جناح امریکائی (ارسنجانی- امینی) مخالفت میکردند.

البته این بدان معنی نیست که گویا قبل از سالهای ۱۳۳۹ رقابت و درگیری بین این دوجناح وجود نداشته بلکه در سال ۱۳۳۹ این رقابت جنبه علنی بخود گرفت و تضاد بین آنان حاد شده بود. امریکائی ها برای رهائی از جنبش خلق بخصوص جنبش دهقانی و همچنین فراهم نمودن زمینه بیشتر جهت چپاول و غارت و استثمار و تحصیل نرخ "سودمافوق" در سالهای ۱۹۵۷ ببعد طرح اصلاحات امپریالیستی را آماده اجرا داشتند و آنرا در امریکای لاتین بکار گرفته بودند. پس از یکدوره تقلای شاه و دربار چون تفوق امریکا محرز شده، شاه خود طوق بندگی مستقیم امپریالیسم امریکا را بگردن انداخت و عامل اجرای اصلاحات امپریالیستی شد.

پروسه اجرای این رفرم ارتجاعی بدینقرار بود که طی یکدوره نفوذ یابی سرمایه امریکا بعلت فزونی بیش از حد سرمایه بکار افتاده شده و عدم تحصیل "سودمافوق" که خود ناشی از حاکمیت مناسبات فئودالی بود طراحان امپریالیسم بدین نتیجه رسیدند که راه را

جهت رشد سودسرمایه امپریالیستی باز کنند. مسلم شده بود که مناسبات حاکم مانع اصلی بشمار میرود. طی سالهای ۱۳۳۲ ببعد سرمایه انحصاری طی یکرقابت خشن و نابرابر توانسته بود سرمایه ملی را در یک نبرد آشکار و مخفی پیرحمانه بعقب راند و یا بسوی خود کشاند و آنان را که همراهی نمی نمودند بسوی نابودی سوق دهد. بهمین دلیل بود که اقشار بالائی سرمایه داری ملی طوق وابستگی را بگردن نهادند، مشخصا در اینمورد میتوان از "حاج اخوان" سمبل اقتصادی ملیها نام برد که نمایندگی امپریالیسم را پذیرفت. درحقیقت طی یک پروسه طولانی از مشروطیت تا سالهای اصلاحات سرمایه ملی در مصاف با امپریالیسم نهایت تلاش را جهت فرار از نابودی و وابستگی نمود ولی ضعف تاریخی او منجر بشکستش شده، بخصوص که بورژوازی ایران نسبت بشناخت از امپریالیسم امریکا که از سالهای ۱۳۳۲ ببعد دشمن عمده خلق ایران بود غافل بود و حتی چشم امید بآن داشت. همچنین در سال ۱۳۳۶ با توجه به تغییراتیکه در پشتوانه اسکناس و تغییر موازنه دلار/ریال بسود امپریالیسم امریکا باعث اختصاص مبالغی جهت ایجاد صنایع مونتاژ گردید که بناچار بورژوازی و صنعت ملی را به پرتگاه نابودی میکشاند بهرصورت ما وقع فوق مختصری بود از چگونگی اوضاع تا قبل از اصلاحات امپریالیستی در ایران.

اصلاحات امپریالیستی چگونه انجام گرفت

لنین معتقد بود که :

"صدور سرمایه بکشورهای دیگر در تکامل سرمایه داری آنها تاثیر بخشیده و بسی پر سرعت این تکامل می افزاید. بدینجهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه ای در کشورهای مادر کننده مختصر و قفه ای ایجاد میکند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روزافزون سرمایه داری را در جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل می افزاید."

/آثار منتخب یکجلدی- امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری - صفحه ٤١٥/

(خط کشی زیر کلمات از ماست - یاران حیدر عمو اوغلی)

البته از آنجا که امپریالیسم مرحله سرمایه داری زوال یافته در حال میرندگی است باید توجه داشت این تکامل سرمایه داری براساس درک قانونمندی امپریالیسم نمی تواند رشد و تکامل جریان سرمایه داری بشکل کلاسیک آن باشد و در این تکامل انحصاری از شکوفائی و رشد واقعی سرمایه خبری نیست و استقرار این روابط سرمایه داری که توسط امپریالیسم - عامل خارجی - صورت می پذیرد از همان لحظه تشکیل در خود نیروئی را بوجود می آورد که مانع رشد کلاسیک سرمایه شده و جلوی توسعه و گسترش اقتصاد و جامعه را بطور کلی میگیرد.

صدور سرمایه سیل آسا بایران ایجاب میکرد که نرخ "سود ما فوق" را بنفع امپریالیسم باعث شود و این امر مستلزم سرعت در حرکت سرمایه از نقطه ای بنقاط دیگر/تضمین سود ما فوق این سرمایه/وسایل حمل و نقل و ارتباطات جهت صدور سریع کالا و سرمایه تهیه مواد خام توسط دهقانان جهت رفع نیازهای امپریالیسم و ..... بود قسمت اعظم نیروی کار در جوامع فئودالی - نیمه فئودالی در روستاها موجودند حال آن که ورود امپریالیسم بخصوص پس از سالهای ١٣٤٢ "ورود سرمایه" و همراه با آن ایجاد موسسات صنعتی مونتاژ، نیاز شدیدی را به نیروی کار ارزان (عامل اساسی نرخ سود ما فوق) ایجاب میکند و فقط رهائی دهقانان از بند زمین و گسیل و مهاجرت آنان به

شهرهاست که میتواند یک نیروی عظیم کار ارزان را در اختیار انحصارگران قرار دهد و در ضمن از این نیروی عظیم لشکری نیز بنام "ارتش ذخیره کار" تشکیل میشود. فقط در اینصورت است که مراکز صنعتی که بوجود می آیند - اگرچه مونتاژ باشند - میتوانند سود ما فوق را بسوی امپریالیسم روانه سازند. از طرف دیگر مصرف و تولید در روستاها "محلی" است (تولید برای مصرف). این امر باعث ما نعی در سر راه ورود کالای امپریالیستی بدهات شده و در نتیجه امپریالیسم را از یک بازار محلی وسیع محروم می سازد. همچنین تولید فئودالی حاکم بر جامعه ما تا سالهای ١٣٤٢ شکل کالائی نداشته و این تولید در نهایت برای ارضای نیازهای محلی بود و همین تولید نیز در تضاد با نیاز امپریالیستها به تولید مواد خام قرار میگرفت!!

ورود سیل وار سرمایه امپریالیستی بعد از سالهای ١٣٤٢ و تاسیس مراکز صنعتی بطور جبری میبایست مناسبات قبلی را مغلوب میساخت زیرا :

"تشکیل مراکز صنعتی، افزایش تعداد آن و جلب جمعیت بسمت خود، بطور اجتناب ناپذیری تاثیر بسیار عمیقی بر سراسر سیستم روستائی باقی میگذارد و خواهی نخواهی باعث رشد کشاورزی تجاری و سرمایه داری میگردد."

لنین - کتاب رشد سرمایه داری در روسیه ترجمه فارسی صفحه ١٦

در همین رابطه مشاهده میکنیم در سال ١٣٤١ قبل از اصلاحات ارضی، جمعیت روستائیان ٦٤/٦٪ و سهم آنان از درآمد ملی ٣٢/٩٪ بود ولی در سال ١٣٥٣ جمعیت روستائیان ٥٦/٩٪ و سهم آنان از درآمد ملی فقط ٩/٨٪ بود" - ماخذ گزارش بانک مرکزی

همچنین در سال ١٣٥٥ جمعیت روستائیان به ٥٥٪ کل جمعیت کشور رسید.

اما رشد صنایع ایران که همیشگی صنایع مونتاژ وابسته هستند رشدی کاذب بوده است زیرا نیروی محرکه این صنعت نه روابط درونی سرمایه داری و شکوفائی سرمایه بلکه یک جریان انگلی و در حال میرندگی - امپریالیسم - میباشد. بهرحال برنامه ارضی

امپریالیستی نخست در برخی کشورهای امریکای لاتین و امریکای جنوبی پیاده شد و آنگاه در آسیا و با توجه به تجربیات امریکای لاتین بعمل آورده شد و در این میان چند کشور الگو "سمبل" این اصلاحات معرفی شدند از قبیل برزیل- آرژانتین کره جنوبی و ایران.

ولی نکته قابل ملاحظه و بسیار مهمی که در اینجا باید به آن توجه کرد این بود که در هیچیک از کشورهای نامبرده امکانات بالقوه منابع و معادن زیرزمینی و همچنین موقعیت جغرافیای سیاسی ایران را نداشتند که همه این عوامل باعث گسترش بیش از پیش روابط سرمایه داری وابسته در ایران شدند. با اینوصف سرمایه امپریالیسم بطور سرسام آوری از دروازه های کمرگ گذشته و پس از جولان در شهر بسوی روستاها سیر میکنند. کشاورزان که بعلت بالا بودن مخارج تولید قادر به مقابله با تولیدات امپریالیسم نیستند ورشکسته شده یا به پرولتاریای کشاورزی تبدیل میشوند و یا روانه شهرها در جستجوی لقمه نانی.

فقط قشر بسیار کوچکی از دهقانان مرفه که بتوانند در اثر اجرای رژیم بسربرند بصورت بورژوازی ده درآمده و اقتصاد کالائی اگرچه بشکل وابسته آن گسترش می یابد و بر این اساس و بنا بر استدلال مارکس:

"توسعه اقتصاد کالائی بخودی خود بمعنی جدائی روزافزون بخش از جمعیت کشاورزی است. یعنی افزایش جمعیت صنعتی بقیمت تقلیل جمعیت کشاورزی. این در طبیعت تولید سرمایه داریست که از جمعیت کشاورزی در مقایسه با جمعیت غیرکشاورزی بطور مستمر بکاهد زیرا در صنعت (بمعنای محدود آن) افزایش سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر با افزایش مطلق- ولو کاهش نسبی - سرمایه متغیر متناسب است. در حالیکه در کشاورزی سرمایه متغیر لازم برای بهره برداری از یک قطعه زمین بطور مطلق کاهش می یابد و تنها در صورتی افزایش پیدا میکند که زمین جدیدی بزیر کشت برده شود و اینهم بنوبه خود مستلزم افزایش باز هم بیشتر جمعیت غیرکشاورزی میگردد"

/سرمایه جلد دوم بخش دوم صفحه ۱۷۰- نقل از کتاب رشد سرمایه داری در روسیه/

یعنی حرکت امپریالیستی اصلاحات ارضی در حقیقت بمنظور درهم شکستن اقتصاد خودکفایتی در روستاها - گسترش اقتصاد کالائی وابسته - وابستگی دهقانان بسرمایه امپریالیستی از طریق بانکهای تعاون روستائی/بانک توسعه کشاورزی و..... و یافتن پایگاهی جهت رژیم منفور پهلوی برای خلاصی از جنبش دهقانی بود.

اما این بچه مفهوم است؟ و در حقیقت چگونه نیروئی این اصلاحات را با انجام رسانید؟!

اصولا سرمایه داری چه بصورت کلاسیک و چه بصورت وابسته آن مخالف روند تولید کوچک میباشد چون در ذات سرمایه گستردگی نهفته است. بهمین مناسبت سرمایه در یک کشاکش و گسترش تولیدات کوچک اعم از کشاورزی/صنعتی و تجاری را از دور رقابت خارج میکند اما سرمایه داری وابسته نه در یک دور رقابت و رشد و گسترش و در یک مدار اقتصادی بلکه در یک پروسه غیر اقتصادی و بوسیله نیروئی ما فوق رقابت اقتصادی و جریان سرمایه بنام "جبر غیر اقتصادی = دیکتاتوری" که همانا اعمال قدرت سیاسی رژیم وابسته با امپریالیسم است تولید کوچک را سعی در درهم شکستن میکند و هرکجا که نتواند این تولید کوچک و شیوه های سنتی تولیدی را درهم بکند آنرا کانالیزه نموده بسوی امپریالیسم میکشاند در نتیجه ارزش اضافی حاصل این تولید خرد نیز بجیب غارتگران امپریالیسم واریز میشود.

در حقیقت فقط آنجائی سود ما فوق "تحصیل شده است که این پروسه انجام شده باشد. نگاهی بکشورهای سمبل این اصلاحات گویای وجود سیاه ترین دیکتاتوری ها در آن جوامع میباشد. و بدون وجود این نیروی سرکوبگر سیاسی- اقتصادی کسب سود ما فوق در نو مستعمرات امکان پذیر نیست.

و ما جرائی وجود این نیروی سرکوبگر سیاسی یعنی همانا "دیکتاتوری".

این دیکتاتوری دقیقا ناشی از ماهیت وابسته رژیم با امپریالیسم است بدینقرار که:

درآغاز رشد سرمایه داری که از بدن فئودالیسم بیرون آمده بود (درجوامع کلاسیک) با گسترش روزافزون صنعت، نیروی کار روستاها جذب شهرها میشوند و از آنجا که سرمایه در دوران رشد و بالندگی خود بسر میبرد و مرتبا صنایع نوین بوجود میآمدند سرمایه داری کلاسیک قادر به جذب آن نیروی کار روستائی در کارخانه ها بود و همه را بکار گرفت اگر چه در بطن خود بیکاری و تورم و بحران را بهمراه داشت. پروسه رشد سرمایه داری وابسته در ایران براساس فوق صورت نگرفت و بدین شرح بود که: چون پروسه رشد سرمایه داری وابسته براساس پروسه رشد سرمایه امپریالیستی در حال زوال و گندیدگی ارزیابی میشود و چون این سرمایه امپریالیستی از همان آغاز دست بایجاد صنایع مونتاژ- محدودی میزند که بنفع خودش باشد و امیال غارتگرانه او را برآورد سازد و چون این صنایع محدود و مونتاژ قادر بجذب میلیونها انسانی نبود که خود باعث خانه خرابی و دربدری آنان شده بود عده ای از این روستائیان جذب کارخانجات شده و بسیاری از آنان بگدائی- ولگردی- دوره گردی- فروش بلیط بخت آزمائی!! مشغول شدند و در حاشیه شهرها (آلونکها- قوطی آبادها و ....) سکنی گزیدند. اما این نیروی بالقوه انقلابی چون آتشفشانی حرکت اعتراضی داردبنا چار برای سرکوبی این حرکت و همچنین نگهداری آن بعنوان "ارتش ذخیره کار" جهت ارعاب کارگران شاغل لزوم یک نیروی سرکوبگر احساس میشود که این نیرو همانا "دیکتاتوری سیاسی و اقتصادی" امپریالیسم است که توسط رژیم دست نشانده اش اعمال میگردد. تنها راه چاره دیکتاتوری لخت و عریان!! این تنها شیوه ممکنی است که امپریالیسم میتواند در ایران به تحصیل "سود ما فوق" دست یابد زیرا:

"امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی بطور کلی عبارتست از تمایل به زور و ارتجاع" "خصوصیات امپریالیسم عبارتست از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشی مالی و برافتادن رقابت آزاد." تاکید از ماست

لنین - آثار منتخب یکجلدی/ امپریالیسم بالاترین مرحله. صفحه ۴۲۵

یعنی ما این دیکتاتوری را جدا از سیستم موجود قابل بررسی نمیدانیم بلکه خصلت ذاتی آن دانسته و در نتیجه مبارزه با دیکتاتوری را جدا از مبارزه با رژیم ندانسته و هرگونه پندار بافی را در اینمورد رد میکنیم.

رفیق شهید بیژن جزنی در مورد رژیم و نقش آن اساسا تصوراتی نادرست در ذهن داشت بهمین علت معتقد بود که:

" .... اما در این مرحله که مبارزه با دیکتاتوری رژیم عمده ترین جنبه جنبش رهائی بخش است ..." - کلیات جزنی/صفحه ۱۲۹

بنظر ما این دیدگاه نادرست دقیقا ناشی از عدم درک سرمایه داری وابسته و همچنین جدا دیدن رژیم و دیکتاتوری از یکدیگر است. همین دیدگاه انحرافی است که گهگاه رژیم را "مستقل" ارزیابی میکند و اعلام میدارد:

"باید گفت که این دیکتاتوری فردی در درجه نخست بمنافع اقتصادی و موقعیت سیاسی شاه- در بار و دار و دسته محدود که در کنار او قرار گرفته اند خدمت میکند." کلیات جزنی صفحه ۱۴۷

و یا: "... این عیناروشی فاشیستی است که با صورت کلاسیک فاشیسم نزدیکی و مشابهت دارد. با این تفاوت که قلمرو آن عمدتا در داخل کشور است و در منطقه تنها با تائید و در جهت خط مشی امپریالیست یا امپریالیستهای متجاوز تحقق می یابد..."

کلیات جزنی/ صفحه ۱۴۸ - تاکیدها از ماست/یاران ....

بنظر ما این دیکتاتوری در درجه اول بمنافع اقتصادی- سیاسی امپریالیسم خدمت میکند و در ضمن در قلمرو داخل و خارج مرز بر اساس نیازو خط مشی امپریالیسم امریکا صورت میگیرد. از تحلیل بنایت انحرافی جزنی میتوان نتیجه گرفت که گوئی شاه در سیاست داخلی مستقل بوده ولی در سیاست خارجیش وابسته بوده است (تکاملهمین خط مشی غیرعلمی است که امروز بین سیاست خارجی و نظام روسیه تفاوت میگذارد!!) در ارابطه با همین برداشت غیرعلمی رفیق جزنی ادامه میدهد:

"با این ترتیب امروز در تضاد خلق ما با دشمنان خود رژیم نقش عمده را دارد"

کلیات جزنی صفحه ۱۴۵ و ۱۴۶

حال آنکه پروسه بقدرت رسیدن شاه و سیر سرمایه داری وابسته در ایران بیانگر این امر است که نه تنها امروز بلکه دیروز هم تضاد عمده جامعه ما تضاد خلق و امپریالیسم بوده و هست زیرا اینگونه رژیمهای وابسته بدون حمایت امپریالیسم قابل تصویر نیستند و هرگونه جدائی افکندن برروی رابطه رژیم و امپریالیسم، سایه افکندن بر وابستگی رژیم و در نهایت مستقل دیدن شاه و سیستم خواهد بود !!

امپریالیسم با انتاعه سرمایه داری وابسته طی پروسه ای که ذکر آن گذشت بر مناسبات قبلی اعم از فئودالی - نیمه فئودالی چیره شد و آن مناسبات را به جنبه مغلوب مناسبات سرمایه داری وابسته تبدیل کرد ولی نتوانست مناسبات قبلی را نابود سازد زیرا سرمایه داری وابسته و مناسبات نیمه فئودالی نه در یک مبارزه و تضاد قهری بلکه در یک سازش و مصالحه که وجه غالب آن سرمایه داری وابسته است بسر میبرند ما این نظریه رفیق بیژن جزنی را که اعلام میکرد:

"سرانجام در یک مرحله بندی که بنظر ما آخرین آن در سال ۱۳۵۰ با پایان مناسبات ارباب - رعیتی در موردبا غها و اشجار و روخانه ها انجام گرفت، روابط فئودالی در روستاهای ایران ملغی شد."- صفحه ۶۹ کلیات جزنی

و یا " استثمار فئودالی از روستا برچیده شد و قشرهای وسیع دهقانان در معرض استثمار کمپرادوری قرار گرفتند."- صفحه ۸۶ همان کتاب

انحرافی میدانیم زیرا "سرمایه داری وابسته" یک نظام اقتصادی/اجتماعی نیست بلکه یک شکل انتقالی میباشد. همانطوریکه "نیمه فئودال/نیمه مستعمره" هم نظام نمیباشد بلکه مرحله خاصی است بین فئودالیسم و سرمایه داری . میتوان گفت که "سرمایه داری وابسته" مرحله دیگریست بین نیمه فئودالی و سرمایه داری دقیقا چون ایندو جریان نه یک نظام اقتصادی بلکه مراحلی از تاریخ هستند انقلابات

جوابگوی این مراحل نیز شکلهای انتقالی دارند یعنی انقلاب دمکراتیک آتی نیز نظام خاصی را مستقر نمیسازد و مرحله ای خواهد بود که بسوی سوسیالیسم پیش می رود. اساسا در لیاقت سرمایه داری وابسته نیست که استثمار فئودالی را نابود کند و یا روابط نیمه فئودالی را برانداز د بلکه تغییراتی را در رابطه با تحصیل سود مافوق جهت امپریالیسم بوجود می آورد. زیرا اگر معتقد باشیم امپریالیسم خود در حال میرندگی و زوال است چگونه میتوانند حرکت رو بجلو و بالندگی ایجاد کند ؟!

رفیق جزنی چون از آغاز سیستم فکریش را بر مبنای خط صحیحی پی ریزی نمیکند تا پایان از ارائه دلایل و تحلیلات علمی عاجز شده بنا چار به قوانین زور و روابط سرمایه داری کلاسیک پناه برده و میخواهد که آن روابط را در ایران نشان دهد و میگوید :

" آنچه جا نمین سیستم فئودال - کمپرادور شده ضمن اینکه نتیجه تکامل سیستم قبلی است ....."- کلیات جزنی صفحه ۶۳

حال آنکه بیان شد که سرمایه داری وابسته نه تنها نتیجه تکامل طبیعی نیمه فئودال نیمه مستعمره بودن ایران نبوده است، بلکه یک جریان انگلی وارست که تکامل تاریخی جامعه را نیز اتفاقا به عقب میاندازد. اگرچه تاثیرات قوی هم روی تکامل گزارده باشد.

ما مقوله سرمایه داری وابسته را پدیده ای متجانس میدانیم که بین شکل آن یعنی سرمایه داری و ماهیتش وابستگی هیچگونه جدائی وجود نداشته و جنبه وابستگی آن مطلق و غالب است. بر همین اساس حرکت درونی این سرمایه داری دقیقا بر حرکت درونی سرمایه امپریالیستی منطبق بوده و ناشی از تضادهای بین جناحهای کمپرادور بر مبنای تلاطم درونی سرمایه.

رفیق جزنی بیان میکرد:

"امپریالیستها برای کسب منافع بیشتر با یدیکتاتوررا زیر فشار بگذارند و از او باج بگیرند در عین حال تضاد امپریالیستها با رژیم در شرایط معینی میتواند به

آنتاگونیسم تبدیل شـــــود.»- کلیات صفحه ۱۴۷

این ارزیابی کاملا نادرست است زیرا رژیم بخودی خود نمیتواند در تضاد با امپریالیستها قرار گیرد چرا که ماهیت وجودیش وابستگی با امپریالیسم است. این رژیم نیست که با برخی امپریالیستها در تضاد قرار میگیرد بلکه این امپریالیسم مسلط در ایران است که با سایر امپریالیستها تضاد دارد و رژیم بطرفداری از ارباب و بدستور ارباب امپریالیسم مسلط با این یا آن امپریالیست در تضاد قرار گرفته و با این یا آن امپریالیست سازش میکند. ما تصور نمیکنیم شاه در انتخاب ارباب امپریالیست مستقل باشد که بتواند با برخی دیگر در تضاد باشد. این نظریه هواداران تئوری زردو ارتجاعی "ســـــه جهـــان" است که شاه را مستقل ارزیابی میکنند و میکنند!!

رفیق حمید مومنی نیز متاسفانه درباره رژیم نظری بغایت نادرست ابراز داشته و می نویسد: «البته اگر رشد اقتصادی این کشورها (منظور ایران است- یاران ....) بهمین صورت فعلی ادامه پیدا کند طبعا آنها هم بکشورهای امپریالیستی تبدیل شده و در آینده در ترکیب امپریالیزم جهانی خود وزنه ای میشوند.»

کتاب رشد اقتصادی و رفاه اقتصادی نوشته حمید مومنی صفحه ۱۷

باید سئوال کرد مگر امپریالیست شدن دلبخواهی است و آیا اصولا در دوران کنونی که خود امپریالیسم و سیستم سرمایه داری در حال احتضار است میتوان وارد مرحله امپریالیسم شد؟؟! امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داریست و سرمایه داری طی یک پروسه رقابت آزاد- رشد و شکوفائی و بالندگی و توسعه صنعتی و پیشرفت علوم تکنیکی سرمایه داری وارد این مرحله گردیده، حال ایران و کشورهای وابسته نظیر آن با کدام بنیه سرمایه؟ با کدام توسعه صنعتی و تکنیک اقتصادی و رشد اقتصادی میتوانند امپریالیسم شـــوند؟! همه اینگونه انحرافات ناشی از عدم درک واقعی وابستگی اقتصاد ایران و مکانیزم و عملکرد سرمایه امپریالیستی در دوران انقلابات پرولتری است نظریه فوق (احتمال امپریالیست شدن ایران) با ماتریالیسم دیالکتیک نیز در تضاد

است زیرا اگر چنانچه روند عمده یک پدیده چگونگی حرکت آن پدیده و روند حرکت آنی آنرا تعیین میکند، از آنجا که جنبه غالب و روند عمده سرمایه داری وابسته با امپریالیسم وابستگی آنست بنابراین رشد و گسترش این "شکل سرمایه داری" در گروا امپریالیسم است و نه در گرو رژیم شاه. ایران زمانی میتواند در رشد واقعی یا بدوا زنظر اقتصادی رشد و توسعه نماید که این وابستگی با امپریالیسم قطع گردد و دست چپها نخواران از کشور ما قطع شده باشد. و این نیز ممکن نیست مگر با یک انقلاب اقتصادی/اجتماعی برهبری طبقه تاریخا زکارگر ایران. با اینوصف نیز امکان تبدیل شدن ایران بیک قدرت امپریالیستی غیرممکن است.

تضادهای درونی این شکل سرمایه داری بعلت وابستگی همه جناحهای موجود در آن به امپریالیستها تحت الشعاع تضادهای درونی اربابان جهانخوارشان میباشد و اگر جنانچه مشاهده میگردد گهگاهی تضادهائی بین برخی جناحهای حاکم کشورهائی نظیر "ترکیه/هندوستان" با برخی جناحهای امپریالیستی بروز میکند باید توجه داشت که اینگونه کشورها پس از انقلابات بورژوائیشان و بعد از اینکه بورژوازی ملیشان به قدرت رسیدند طی یک پروسه با امپریالیسم وابسته شدند و هنوز لایه هائی از بورژوازی خودیشان در قدرت سیاسی/اقتصادی سهیمند و در نتیجه هر از چندگاهی تضادهای مسالمت آمیزی بین اینان با امپریالیسم بیرون میزند.

اما در ایران که هیچگاه بورژوازی در قدرت نبوده و نخواهد بود (ملی نه وابسته) و اینکه تجربه ثابت کرده و زندگی نشان داده که رژیم حاکم از آغاز تولدش وابستگی تام و کامل به بیگانه داشته دیگر صحبت از تضاد بین رژیم و امپریالیسم خلاست چه امپریالیسم خود قابله این رژیم بوده است!؟. در جوامع نومستعمراتی (سرمایه داری وابسته) جناحهای ذیل در هیئت حاکمه و سیستم حاکمیت دارند:

۱- بـــــورژوازی بـــورکرات کمپـــرادور: شامل شاه/دربار- سران نظامی و پلیسی- صاحب منصبان بخش دولتی و اداری و وابستگان دربار که زمینداران بزرگ

نیزدراین جناح جا دارند.

۲- بورژوازی خصوصی کمپرادور: شامل شرکای امپریالیستها در موسسات صنعتی- کشاورزی- تجاری- اقتصاد بالائی این جناح درپیوندنزدیک با بورژوازی بورکرات بسرمیبرند. تضادبخشهائی ازاین جناح با بورکراتها برسر غارت بیشتر وسهم بیشتر میباشدوواقعیت عینی براینست که هیچیک ازجناحهای سرمایه داری - وابسته نمیتوانند مخالف دیکتاتوری باشندزیرا فقط با اعمال این دیکتاتوری اینان میتوانندبرسفره چپاول گرآیندوتقسیم کنندوهرچقدرکه این دیکتاتوری به خطرافتدمنافع همگی اینان به نسبت درخطرمیافتدوتنها ممکنست اختلاف این جناحها برسراین باشدکه بورژوازی خصوصی کمپرادور معتقدست باید دیکتاتوری طبقه را اعمال کنیم نه دیکتاتوری مطلقه که قبلا بحث کردیم تنها شیوه تحصیل سودمانفوق در نومستعمرات دیکتاتوری محض! ودرتحلیل نهائی "دیکتاتوری مطلقه" میباشد. رفیق جزنی وسازمان وحدت کمونیستی اعلام میدارندکه تضادهای بین جناحهای کمپرادورناشی ازموقعیت برتربورژوازی بورکرات میباشدحال آنکه برعکس به جهت وابستگی همه جناحها، برتری این یا آن جناح بستگی تام به موقعیت امپریالیسم مسلط دارد.

رفقائی که اعلام کرده اندفئودالیسم نابودشدواستثمارفئودالی ازبین رفت سخت دراشتباه بودندزیرا عینیت نشان میدهدکه استثمارفئودالی- کمپرادوری هردو موجودندولی استثمارکمپرادوری چه غالب استثمار میباشدچرا که بخش عمده دسترنج زحمتکشان درروستاها ازطریق وام- بهره- سود- مکانیزم انحصاری قیمت بمراکز امپریالیستی روانه میشوندولی این دلیل برعدم استثمارفئودالی نیست زیرا درکردستان - بلوچستان وبخشی ازفارس استثمارفئودالی همچنان وجوددارد وحتی درنواحی بلوچستان وکردستان وجه غالب استثمار فئودالی است ولی درکل جامعه استثمارکمپرادوری غالب است. اصولا درکشورهائی نظیرایران حتی اگرچنانچه

یک انقلاب اقتصادی/اجتماعی صورت گیردنابودی مناسبات قبلی بسیارمشکلتروديرترازجوامعی نظیرروسیا انجام میگیردزیراسنت تولیدکوچک ومحلی دامنه داررست مارکس خود باین ویژه گی جوامعی مثل ایران را بیان کرده که:

"هرقدرشیوه تولیدخودسنتی تر باشد، یعنی هرقدرکه روندواقعی تملک بیشتربدون تغییربا قی بماندهمانقدرهم شکلهای کهن مالکیت بیشتربلاتغییرخواهندماند بهمین ترتیب نیزاوضاع اجتماع بطورکلی."

کتاب فرماسیونهای اقتصادی ما قبل سرمایه داری - صفحه ۸۶

حال با توجه باینکه درایران درسالهای ۱۳۴۲ انقلابی صورت نپذیرفته بلکه رفرم ارتجاعی بوقوع پیوسته وبا توجه باینکه شیوه تولیدکمپرادوری با تفاق استثمار فئودالی مغلوبه هردودرجامعه موجودندچگونه میتوان بحث دربارهٔ نابودی فئودالیسم نمود. درضمن بودن مناسبات هرچندنیرومندنیمه فئودالی درایران نمیتواندلیل اثبات "نیمه فئودال/نیمه مستعمره" باشدزیراحتی درنظامهای پیشرفته سرمایه داری شیوه های استثمارمناسبات قبلی تامدتها باقی میمانند ولی یک پروسه طولانی ازبین میروندودرایران فقط با انقلاب دمکراتیک برهبری طبقه کارگرایرانست که میتوان مناسبات نیمه فئودالی را نابودساخت. لنین در آثارخودبارها بوجودمناسبات ما قبل سرمایه داری درروسیه اشاره میکندولی اثبات ننمودکه صرف وجودمناسبات ما قبل سرمایه داری دربرخی نواحی روسیه، روسیه کشوری نیمه فئودالی ویا ما قبل سرمایه داریست. برای شناخت ساخت اقتصادی یک جامعه باید دقیقا مشخص نمودچه نوع شیوه تولیدی دراجتماع غالب است؟! وچه نوع شیوه استثمارحاکمیت دارد؟(که این شیوه ناشی ازشیوه تولیدحاکم است). باید باین سئوال پاسخ داد که آیا درجامعه ما استثمارسرمایه داری وابسته غالب است یا نیمه فئودالی؟ که دامیک؟ پاسخ مشخص باین پرسش میتواندما را به تحلیل وارزیابی علمی نزدیکترسازد. اگربخواهیم ازنقطه نظر

گروههائیکه بقایای هرچندنیرومندفئودالیسم را دال بر "نیمه فئودال/نیمه مستعمره" بودن ایران میدانندحرکت کنیم بنابراین بایدگفت پرتقال وایتالیا نیز "نیمه فئودال- نیمه مستعمره" هستندزیرا درپرتقال روزنامه‌ها اخبارجنبش دهقانی را که اتفاقا خواستنان نیز "زمین" است میدهندودرایتالیا نیز :

"اززمان فئودالیسم دربسیاری کشورها قرنهاست که میگذردبا وجوداین بقایای فئودالیسم درجهان سرمایه‌داری کنونی هنوزهم پابرجا مانده‌است ۱۰ ازاینروما لکیت بزرگ زمینها درایتالیا علیرغم سطح عالی رشدسرمایه‌داری درایندکشوربیش از ۱۰٪ تمام زمینها "سه میلیون هکتار" را دربرمیگیرد۰دراین کشورسیستم اجاره کاری که در آن مالکیت زمین اهمیت داردومالك بخشی ازمحصولات را تصاحب میکندرایج است۰ درواقع سیستم اجاره کاری چیزی جزبقایای مناسبات فئودالیسم نمیباشد۰ بقایای فئودالیسم درکشورهای متعددسرمایه‌داری پیشرفته نیزدیده میشود۰"

(نقل ازکتاب اقتصاد سیاسی جلداول ودوم- انتشارات آکادمی علوم شوروی ۱۹۵٤

صفحه ۷۰ - خط کشی زیرکلمات ازماست/ یاران ۰۰۰)

قصدما مقایسه ایران با پرتقال وایتالیا نیست بلکه نشاندادن بقایای فئودالیسم است که دلالت بربودن نظام خاصی نمیکند۰فراموش نمیکنیم که ایتالیا وپرتقال دو کشورسرمایه‌داری هستندکه بعلت رشدنا موزون سرمایه نسبت بسایرکشورهای اروپای امپریالیستی عقب مانده‌ترندوبهمین دلیل تظاهرمناسبات فئودالیسم درایندو کشورقویترازسایرین است ۱۰ انقلابیون کمونیست وظیفه دارنددربرخوردبهرپدیده‌ای قانونمندی درونی آن وچگونگی رشدوحرکت پدیده را بیاموزندزیرا اگرچه امپریالیسم آخرین وبالاترین ترین مرحله سرمایه‌داریست، ولی چگونگی حرکت سرمایه‌دراین مرحله ومقاطع آن پیچیدگیهای خاصی‌دارد و "صدورسرمایه" شکلهای متفاوتی‌بخودمی گیرد۰لنین راهبرهمه کمونیستها خودبازیرکی‌خاصی این پیچیدگی وشکلهای خاص را یادآورشده‌بودوبیان داشته۰

" حال که ازسیاست استعماری دوران امپریالیسم‌سرمایه‌داری سخن بمیان آمد بایداین نکته‌را هم متذکرگردیدکه‌سرمایه مالی وسیاست بین المللی‌مربوط بآن کهشامل مبارزه‌دول معظم درراه‌تقسیم اقتصادی- سیاسی‌جهان‌است ه‌یك سلسله‌شکلهای انتقالی وابستگی دولتی‌بوجودآورده‌صفت مشخصه این دوران تنها وجوددوگروه اصلی ازکشورها یعنی کشورهای مستعمره‌دا روگروه‌مستعمرات نیست بلکه‌وجودشکل های گوناگونی ازکشورهای وابسته‌نیزهست که‌درظاهراستقلال سیاسی‌دارندولی عملادردام وابستگی‌مالی ودیپلماتیك گرفتارند۰مابیکی ازشکلها یعنی‌نیمه مستعمره قبلا اشاره‌کرده‌ایم‌ونمونه‌دیگرآن آرژانتین است ۰" تاکیدازماست

/آثارمنتخب یکجلدی- امپریالیسم بالاترین مرحله‌سرمایه‌داری صفحه ٤۲۳

وظیفه مارکسیست- لنینیستها دقیقا شناختن این شکلهای گوناگون وابستگی به امپریالیسم است ۰نه الگوسازی ونه خام‌خیالی محض!

سرمایه‌داری وابسته‌نه‌تنها دهقان راصاحب زمین نکردبلکه‌بشیوه‌های نوین استثمار تاآخرین قطره‌دسترنج دهقان را مکیدومحصول کاروکارا وراغارت برد۰اصلاحات زرد امپریالیستی مجموعا خرده‌مالکی را گسترش داد ولی "مسئله‌ارضی" همچنان لاینحل بر جای ماندزیرا نه‌تنها امپریالیسم بلکه‌حتی‌بورژوازی ملی دردوران امپریالیسم دیگرقادربه‌حل مسئله‌زمین نیستندوفقط انقلاب دمکراتیك برهبری طبقه کارگر میتواندبه‌شعار "زمین ازآن کسی است که‌روی آن کارمیکند" جامه‌عمل بپوشاند رفقائی که‌معتقدندفئودالیسم‌نابودشده‌بروی حقیقت‌چشم‌فروبسته‌اندورا جع‌بمسئله ارضی ساکت میمانندگوئی هیچگاه کردستان/بلوچستان نوگنبدو۰۰ نبوده‌است وفقط امروزاین مسائل بوجودآمده‌اند !!! ازطرف دیگرهمین رفقا که‌معتقدبنابودی فئودالیسم میباشندهنوزبورژوازی ملی! را درصف خلق قرارمیدهندبا حال آنکه‌بنظرما اگرکه فئودالیسم‌ویا نیمه‌فئودالی نابودشده‌باشدهرنیروئی که‌این رسالت را بانجام‌رسانده باشدمترقی است ودیگررسالتی برای بورژوازی ملی باقی نمیماندچیز

اینکه معتقدباشیم بورژوازی ملی رسالت انقلاب سوسیالیستی را دارد !!

ما براین عقیده‌ایم که "بورژوازی ملی" زیرضربات خردکننده امپریالیسم وبعلت ضعف تاریخی خود، بخصوص پس ازسالهای ۱۳۴۶ دیگربعنوان یک طبقه وجودنداشته وآنچه که امروزازآن باقی‌مانده لایه‌هائی بیش نیستندکه بنام بورژوازی متوسط معروفند این بورژوازی درنهایت میتواندبصورت فقط "اپوزیسیون" درجنبش ظاهرگردد ودیدیم که دقیقا بشکل اپوزیسیون درجنبش اخیرشرکت جست ونه بیشتروهم اکنون نیز باسرعت هرچه تمامتر بآغوش امپریالیسم فرورفته است .

مرادازّ "بورژوازی ملی" ازدیدگاه علمی آن بورژوازیستکه برای آزادی واستقلال مملکت با بیگانگان - امپریالیسم - بجنگدومبارزه نمایدتادرسایه استقلال مملکت ارزش اضافی زحمتکشان راخودبجیب زندوتوسعه اقتصادی مملکت را نیزسبب شودکه عملامشاهده کردیم عالیترین مبارزه ایکه بورژوازی ملی بعنوان یک طبقه انجام داد مبارزات ملی شدن نفت برهبری دکترمصدق "بود ومبارزه کنونی را اگرچه بورژوازی متوسط درآن حضورداشت ولی رهبری بدست خرده بورژوازی مرفه بود.

کسانیکه هوادارن تز "نیمه فئودال/نیمه مستعمره" ازآنان بعنوان سمبل بورژوازی ملی نام میبردندومی‌پرسند (بازرگان - سنجابی - فروهروبختیار) درروزهای قیام به جای مبارزه با دشمن بسازش با بیگانگان مشغول بودندوپس ازقیام نیزهمداستان با امپریالیستها به کشتارخلقهای ستمدیده ایران مشغول شدند. این حضرات باصطلاح "بورژوازی ملی" دعوایشان با شاه و "نه سلطنت وامپریالیسم" برسرشرکت درقدرت ودر نهایت طرف قراردادن امپریالیسم قرارگرفتن بجای شاه بود

درهمین رابطه با نکها وصنایع را دولتی نمودندتا خودطرف معامله با امپریالیسم قرار گیرند. اگرهم گرایشات ضدامپریالیستی درداخل دیده میشوددقیقا ناشی از خمینی است ونه هیچ قشری ازاین بورژوازی متوسط مغلوک .

ما باین نتیجه رسیده‌ایم که هرآنچه بنام "بورژوازی ملی" تاسالهای ۱۳۴۶ وجودداشت درروبای روئی با سرمایه‌جهانی انحصاری بعلت نداشتن ظرفیت وتوان مبارزاتی مقابله با امپریالیسم یا درآن مستحیل شدندویا نابودگشتند. آنچه هم باقی‌ماند که نام "بورژوازی متوسط" معرف حضورشان است شامل مقوله "ملی" نمیباشند واین خارج ازاراده آنانست که بتوانند درمرحله سرمایه‌داری وابسته با بیگانگان درافتندوعرض اندام طبقاتی نمایندورسالتی را برعهده گیرند.

"نیت خیر" برخی ازآنان نیزهیچگونه کمکی باین امرنمیکندزیرا :

" انسانها درتولیداجتماعی وجودشان ناگزیربروابط معینی واردمیشودکه مستقل ازاراده آنان یعنی روابط تولیدی مناسب با مرحله ای خاص درتکامل نیروی مادی تولیدشان است ." وباهمین استدلال است که میگوئیم وجودامثال بازرگان وسنجابی فروهربناچاروخارج ازاراده خودشان واردشکل سرمایه‌داری وابسته گردیده وبمثابه عروسک کوک شده امپریالیسم همبای بقایای طبقاتشان میرقصند، خلقها راکشتارمی کنند، کارگران را بگلوله میبندند، قوانین ویژه کشتار روضع می‌نمایند..... ودرهمه اعمال ارتجاعی وضدخلقی که تاکنون انجام گرفته اگرپیشقدم نبوده اندآنش بیارمعرکه بوده اند .

صحبت از "بورژوازی ملی" زمانی علمی است که نخست ثابت کنیم درمملکت یکجریان سرمایه ملی دراقتصادما وجوددارد که با سرمایه امپریالیستی پیوند نداردودرهم نیامیخته باشند. به صرف وجودچندشخصیت نمیتوان درصدد اثبات وجود طبقه بورژوازی ملی برآمد. جالب توجه اینست که رفقائیکه امثال (بازرگان فروهروسنجابی) را ملی ارزیابی نموده ودم ازمبارزات ضدامپریالیستی آنان میزنند خودمینویسند :

"نیروهای تشکیل دهنده حکومت موقت نیکاراگوئه درمجموع یک گروه نماینده طبقات

دارا وسودا گرنیکارا گوئه بوده وفقط تحت فشارانقلاب است که گهگاه مواضعی بظاهر ضد امپریالیستی اتخاذ نمی نمایند. لیکن خود دارای مواضع ضد امپریالیستی نبوده وحتی چشم امید با امپریالیسم امریکا بسته است."

/حقیقت شماره ۳٤- ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران- مقاله نیکارا گوئه/

باید از این رفقا پرسید مگر این نیست که دولت موقت نیکارا گوئه بهرعنوان که باشد از دولت موقت ما تا این لحظه مترقی تر است؟ وقتیکه دولت نیکارا گوئه دارای موضع ضد امپریالیستی نیست (که بدرستی اشاره کرده اید) پس چگونه امثال بازرگان "ملی" ودارای "مواضع ضد امپریالیستی" میتوانند باشند؟؟

ما اطلاق واژه "ملی" را برکابینه بازرگان بازگوکننده واقعیت نمیدانیم چون دولت وبورژوازی متوسط (همانکه بازرگان نماینده اش است) دارای خصلت ضد امپریالیستی (که نخستین شرط ملی بودنست) نیست ومواضع بظاهر ضد امپریالیستی اینگونه دولتها برای فریب توده ها است.

"درباره تضادهای جامعه"

در "سرمایه داری وابسته" دونوع تضاد میتوان مشاهده نمود:

الف- تضاد در اساس

ب- تضاد در حرکت

سرمایه داری وابسته از آنجا که حامل یک سرمایه امپریالیستی است واز آنجا که این سرمایه همیشه در تضاد با "کار" قرار میگیرد، پس در اساس سرمایه داری وابسته تضادی بنام "تضاد کار وسرمایه" نهفته است.

این شکل سرمایه داری وابسته در بروشه رشد وحرکت خود وطی دوره ایکه ارزش اضافی زحمتکشان را می رباید تضادی را بنام "تضاد خلق وسرمایه امپریالیستی" بوجود می آورد. در اینجا خلق حامل آن نیروهائی است که ارزش اضافی حاصل از ستر نجشان را این سرمایه امپریالیستی بغارت می برد ونماینده این سرمایه امپریالیستی در ایران آن سرمایه ایست که بیش از همه سرمایه های دیگر امپریالیستی ارزش اضافی را نصیب خود میسازد به دیگر سخن آن سرمایه امپریالیستی که برسایر سرمایه ها ارجحیت دارد. با توجه به نفوذ وتسلط امپریالیسم امریکا در ایران وهمچنین حجم سرمایه گذاریهای امریکائیان نماینده این سرمایه امپریالیستی همان امپریالیسم امریکا میباشد. از طرف دیگر خود طبقه کارگر در صف خلق نیز قرار دارد وبا توجه به اینکه در این مرحله برآیند مجموع نیروهای مخالف امپریالیسم عمده ترین نیروی ضد امپریالیستی است بنابراین تضاد عمده/همان تضاد خلق وسرمایه امپریالیستی ویا خلق وامپریالیسم امریکا میباشد.

(اینکه در شرایطی خاص اگرچنانچه امپریالیستی با ایران حمله کند تضاد عمده آن امپریالیسم مهاجم است فعلا از بحث ما خارج است-)

بطور کلی، تضاد عمده تضادیست که در جامعه نقش تعیین کننده وغالب را در پروسه بغرنج تکامل اجتماع برعهده دارد ودر یک پدیده (جامعه) تضادهای گوناگونی وجود دارند

که حرکت وچگونگی رشدومرگ ومیرآن پدیده را باعث میشوندولی فقط یك تضاد وجود دارد که دربین سایرتضادها نقش سرکرده گی وحاکمیت را ایفا میکند. باین تضاد در فلسفه "تضاد عمده" میگوئیم ودونیروئی که دوجهت این تضاد را تشکیل میدهند را "عمده ترین نیروهای مقابله" مینامیم.

امروزوقتیکه میگوئیم رژیم حاکم یا سیستم دولتی وابسته به امپریالیسم است ومیدانیم که این وابستگی جهت عمده رژیم را تشکیل میدهد حال چه جامعه در مرحله "نیمه فئودال - نیمه مستعمره" باشد وچه "سرمایه داری وابسته" یکطرف تضاد عمده امپریالیسم است ولی طرف دوم تضاد در این دو مرحله متفاوت وتندیعنی در "نیمه فئودال/نیمه مستعمره" بورژوازی ملی وجود دارد حال آنکه در سرمایه داری وابسته "دیگر بورژوازی ملی وجود ندارد ودرنتیجه حل این تضاد در این دوجا معه دومرحله متفاوت را باعث میشود یعنی حل تضاد در نخست "جمهوری دمکراتیك نوین" بوجود میآورد وحل تضاد در دومی به "جمهوری دمکراتیك خلق" منجرمیشود که تضاد وتهاجم با جمهوری دمکراتیك نوین دارد واین ناشی از قدرت کمی وکیفی طبقه کارگردراین انقلاب است ویا بمعنای دیگر تضاد "کارو سرمایه" درجوامعی نظیرما حساسیت بیشتری دارد تا جوامعی نظیر چین وویتنام.

بطورکلی درجوامع نومستعمره شکل تضادها پیچیده تر از جوامعی نظیر اروپا وامریکا و .... میباشد زیرا درآن جوامع "تضاد کارو سرمایه" بشکل کاملا ملموس وکلاسیك وجود داشته ودوطبقه روبروی همدیگر قرار گرفته اند بورژوازی وطبقه کارگر ولی درکشورهائی نظیرایران حتی تضاد کارو سرمایه پیچیده تر از آنجاست. همچنین بعلت وجود تضادهای گوناگون از قبیل/ تضاد کارو سرمایه/ تضاد دهقانان با کارگران تضاد خرده بورژوازی سنتی وغیرسنتی/ تضاد خرده بورژوازی با کارگران/ تضاد بین کارگران ودهقانان با روشنفکران و..... با یستی نهایت دقت را مبذول داشت تا "تضاد عمده" را با زشناخت ومرزبین تضاد

های درون خلقی را با تضادهای برون خلقی مخدوش نکنیم.

رفیق مائو میگوید: "درمطالعه یك پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است، باید نهایت سعی را در یافتن تضاد عمده شود. به مجردی که تضاد عمده تعیین شد، کلیه مسائل بآسانی میتوان حل کرد." /مجموعه آثار جلد اول- صفحه ۵۰۴

البته چنانچه به تضادها درست وعلمی برخورد نشود ممکنست جای تضاد عوض شود ویکی از تضادهای غیرعمده جایگزین تضاد عمده گردد. مثلادرشرایط کنونی تضاد خرده بورژوازی سنتی با طبقه کارگر حاشیه وحتی دربسیاری موارد تضاد عمده امپریالیسم نیز فراموش شده است.

حل تضاد عمده درحقیقت جامعه را وارد مرحله دیگری مینماید ویکی دیگر از تضادها عمده میگردد. درهر پدیده ای دونیروی غالب ومغلوب وجود دارد. نیروی غالب "جهت غالب تضاد" ونیروی مغلوب "جهت مغلوب تضاد" را تشکیل میدهند.

در سرمایه داری وابسته ایران جهت غالب تضاد عمده را امپریالیسم امریکا و جهت مغلوب را کارگران/دهقانان/خرده بورژوازی تشکیل میدهند. درهنگام انقلاب دمکراتیك خلق هنگامیکه امپریالیسم بیرون انداخته میشود جهت غالب تضاد دوجهت مغلوب آن عوض میشوندوبقایای امپریالیسم وسرمایه داران جهت مغلوب را تشکیل میدهندکه طی پروسه ای بعد از آن، تضاد کارو سرمایه = تضاد اساسی جایگزین تضاد عمده قبلی میشود.

چرا تضاد "خلق وسرمایه امپریالیستی" تضاد عمده است؟

زیرا این سرمایه امپریالیستی نه تنها طبقه کارگررا باسارت درآورده بلکه بخش عمده دسترنج زحمتکشان روستاها را از طریق بانکهای تعاون امور روستائی/شرکتهای تعاونی/وامهای کشاورزی و.... تصاحب میکند. همچنین با انحصار بازار و قیمتها واعمال قهرسیاسی خرده بورژوازی را استثمار کرده واورا نیزدرمنگنه فشار اقتصادی سیاسی میگذارد درنتیجه این سرمایه امپریالیستی باهمه این اقشار وطبقات فوق

روبروشـــــوددرنتیجه همه این نیروها تضادشان با دشمن مشترک-امپریالیسم- می‌بینند. حل تضاد خلق وامپریالیسم فقط بشیوه قهرآمیز حل میشودولی اگرچنانچه رهبری انقلاب ضدامپریالیستی دردست طبقه کارگرباشد ممکنست دراین جوامع "تضادکاروسرمایه" بشکلهای ساده‌ترمبارزه طبقاتی حل گردد اما درجوامع سرمایه‌داری حل تضادکاروسرمایه فقط بوسیله مبارزه مسلحانه امکان پذیرست.

درکشورما "مسئله ملی وارضی" درگروحل مسئله طبقاتی است وحل هردواین مسائل در رسالت طبقه کارگرست. بخصوص باید توجه داشت که مسئله ارضی درایران نکات مشخصه خودرا داراست ازقبیل / کم آبی- عدم وجودتکنیک صنعت کشاورزی / وحتی دربرخی نقاط مسئله آب مهمترازمسئله زمین است. البته با توجه بدستاوردهای انقلاب چین وویتنام درمورد "مسله ارضی" وتجربیات "اتحادجماهیرشوروی لنینی" درباره مسئله ملی طبقه کارگرایران درانقلاب آتی دمکراتیک رسالت بانجام رسانیدن این خواسته‌های متحدینش را دارد.

"نـــــاپودبادنظـــــام سرمایه‌داری جهانی"

"پیش بسوی برقراری جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگرایران"

"برقـــــرارباد اتحـــــادوهمبستگی همه خلقهـــــای ایران"

"یـــــاران حیـــــدرعمـــــواغلی"

۱۳۵۸/۶/۳

تـــــوضیحـــــات

۱- درباره سازش بورژوازی متوسط (لیبرال) با امپریالیسم باسنادذیل مراجعه کنیـــــد:

الف- جزوه مبارزه ملی وطبقاتی/قسمت اول ازانتشارات رفقای اتحاد مبارزه درراه آرمان طبقه کارگر

ب- پایه‌های مادی قیام بهمن ماه ازانتشارات رفقای پیکار

ج- جزوه درپاسخ به نشریه حقیقت یاران حیدرعمواوغلی

د- روزنامه‌های آیندگان/ کیهان بهمن ماه ۱۳۵۷

۲- رفیق شهیدحمیدمومنی ازرهبران وبرجسته‌ترین تئوریسین سازمان چریکهای فدائی خلق تاکنون بوده‌است. این رفیق اگرچه دربرخی مسائل جنبش دیدگاه‌های انحرافی داشته‌ولی کارهای تئوریک شایسته ومبارزه ایدئولوژیک دامنه‌داری را با فرصت‌طلبان انجام داد. ازجمله نوشته‌های دردسترس رفیق مومنی میتوان ازکتب ذیل نام برد:

چهارساله فدائیان-که بحثی با گروه اتحادکمونیستی وردگرایشات تروتسکیستی آنان ودفاع ازاستالین کبیراست // همچنین دراین کتاب تئوری ارتجاعی سه‌جهان‌گرای نخستین بارتحت عنوان "راست روی درسیاست خارجی چین" ردشده‌است.

ب- رشداقتصادی ورفاه اقتصادی

پ- جامعه‌شناسی برای جوانان

د- درپاسخ به فرصت‌طلبان

هـ- ترجمه کتاب دولت ناصرشاه

و- شورش نـــــه قدمهای سنجیـــــده

م- ترجمه کتاب تاریخ دنیای قدیم

۳- اینکه گروه اتحاد- مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر را در دسته سوم نام برده ایم نه بمعنی نزدیکی فکری همه جریانهای فکری دسته سوم است بلکه در باره ساخت اقتصادی جامعه نظرات اینان با نظرات سایر سازمانهای دسته سوم نزدیک است والا اینان خارج نشینان هستند که در دامان رویزیونیسم چینی (به جهان) فرو غلطیده و در مداحی بورژوازی در حال رقابت با حزب توده و سازمان انحرافی هستند.

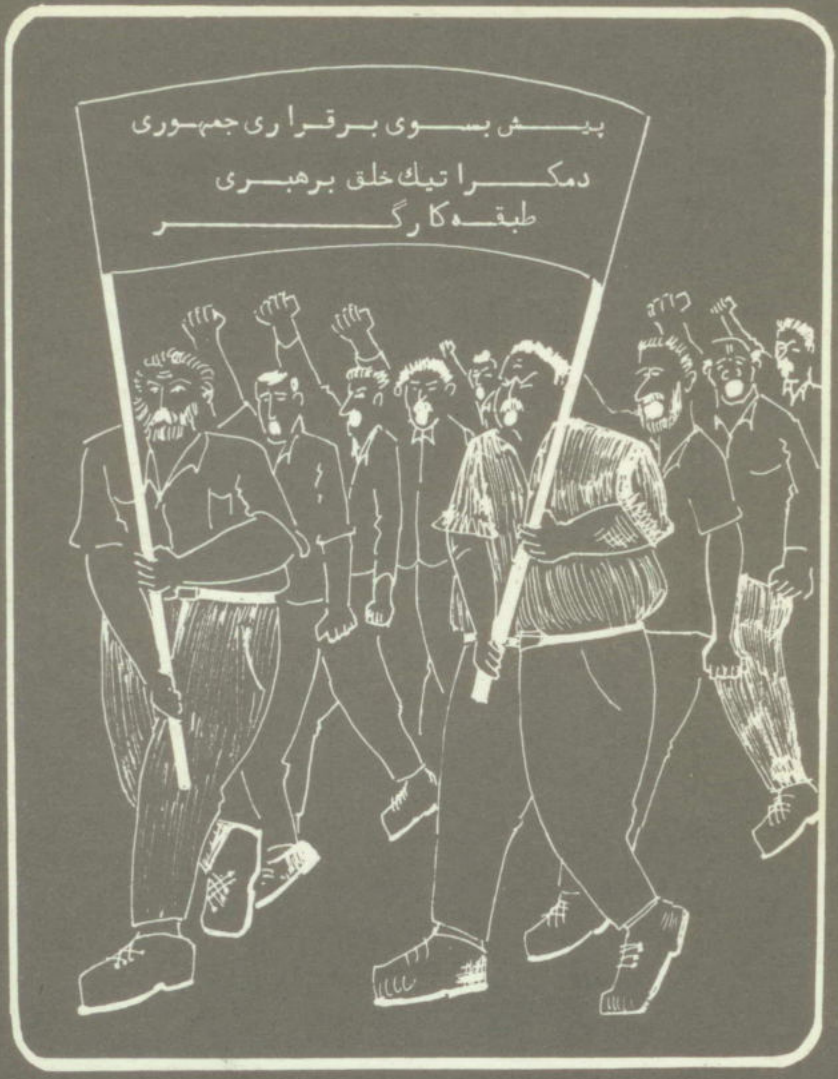

"یاران حیدرعمو اوغلی"

بهاء ۲۵ ریال